بانوان حكومت جهانى

قنوإبنت رشيد

فاطمه كاووسى فر

در شماره هاى پيشين, ضمن بررسى روايت مفضل بن عمرو و افرادى كه در آن روايت به عنوان زنان حاضر در سپاه حضرت ولى عصر معرفى شده بودند, زندگانى و سيره ((ام ايمن)) بانوى مكرم اسلام و همسر گرامى پيامبر اكرم(صلى الله عليه و آله و سلم) را مورد بررسى قرار داديم. در اين نوشتار به بررسى زندگانى يكى ديگر از اين گراميان, قنوإ بنت رشيد مى پردازيم.

###

يكى ديگر از كسانى كه در روايت مفضل بن عمرو جزو اصحاب امام زمان(عليه السلام) در زمان ظهور آن حضرت ـ بر شمرده شده است, ((قنوإ)) مى باشد.

شيخ طوسى, علامه برقى و مامقانى, ((قنوإ)) را از ياوران امام صادق(عليه السلام) و راوى حديث از آن بزرگوار معرفى كرده اند.(1) مامقانى در رجال خود ضمن آن كه وى را از اصحاب امام صادق(عليه السلام) خوانده, او را توثيق كرده است. در ((خصائص فاطميه)) روايت مى كند كه هنگام ظهور دولت حقه امام زمان, سيزده زن براى معالجه مجروحان لشگر امام زمان به دنيا برمى گردند كه از جمله آنها ((قنوإ)), ((ام ايمن)) و ((نسيبه)) دختر كعب مازنيه است.(2)

پدر بزرگوار اين بانو ((رشيد)) اهل ((هجر)) ـ شهرى در بحرين ـ و از خواص اصحاب اميرالمومنين(عليه السلام) و از اصحاب سر آن حضرت بوده است و آن حضرت علم ((منايا و بلايا)); يعنى بخشى از علوم غريبه و آگاهى به مرگ و سير افراد را به او آموخته بودند.(3)

در اين جا, سه نمونه از سخنانى را كه از طريق ((قنوإ)) نقل شده ذكر مى كنيم:

1 ـ اين بانو سخنى از امام على(عليه السلام) را به نقل از پدر خود, براى ((ابى حسان العجلى)) بازگو نموده است. بر اساس اين روايت وى مى گويد: به ((قنوإ)) دختر رشيد هجرى گفتم: آن چه از زبان پدرت شنيده اى براى من بيان كن. او گفت: از پدرم شنيدم كه مى گفت: امام على(عليه السلام) درباره آينده من خبر مى داد و مى گفت: ((اى رشيد! وقتى تو را به جرم اطاعت از من دستگير كنند و نابكاران بنى اميه بخواهند دست و پا و زبان تو را قطع نمايند, چگونه شكيبايى و تحمل خواهى كرد؟)) رشيد كه مرد مومن و خالصى بود, پاسخ داد: آيا سرنوشت و عاقبت كار من بهشت خواهد بود؟ امام على(عليه السلام) فرمودند: ((تو در دنيا و آخرت همراه من خواهى بود.))

قنوإ مى گويد: به خدا سوگند چند روزى بيشتر نگذشت كه ((عبيد الله بن زياد)) فرماندار كوفه پدرم را دستگير كرد و او را به برائت و جدايى از اطاعت على(عليه السلام) وادار نمود, اما پدرم به هيچ شكلى زير بار نرفت.

عبيدالله بن زياد از پدرم پرسيد: مولاى تو, مرگ تو را چگونه پيش گويى كرده است ؟ پدرم پاسخ داد: مولاى من على(عليه السلام) به من خبر داده, تو مرا دستگير مى كنى و به برائت و بيزارى از او مجبور مى گردانى و من زير بار ذلت بيزارى از على(عليه السلام) نمى روم و تو به خاطر اين جرم, نخست دست و پا و سپس زبان مرا قطع مى كنى. عبيدالله بن زياد گفت: به خدا سوگند , مولايت درباره تو درست گفته است. آن گاه دستور داد فقط دست وپاى رشيد هجرى را از بدن قطع كردند و براى اين كه پيش گويى على(عليه السلام) را غلط جلوه دهد, از قطع زبان رشيد صرف نظر كرد.

قنوإ مى گويد: دست و پاى بريده پدرم را برداشتم و در حالى كه اشك مى ريختم, گفتم: پدر جان خيلى درد و ناراحتى احساس مى كنى؟ پاسخ داد: نه دخترم! مثل اين كه در فشار شديد جمعيت قرار گرفته ام. آن گاه جسد مجروح و خون آلود او را از كاخ دارالاماره بيرون آورديم و

افراد از همسايگان و خويشان دور او جمع شدند و پدرم در حالى كه از دست و پاى بريده و خون ريزى شديد رنج مى برد, جمعيت را مخاطب قرار داد و گفت: برويد كاغذ و دوات بياوريد و مطالب مرا بنويسيد; زيرا آن چه تا روز قيامت واقع خواهد شد براى شما گزارش خواهم كرد.

اما وقتى دشمن زبان رشيد راـ در مورد نقل وقايع و مناقب اميرالمومنين(عليه السلام) ـ خطرناك تر از شمشير ديد, مإمور فرستاد و زبان وى را هم قطع كردند و بدين ترتيب وى در همان شب به شهادت رسيد.(4)

2ـ ابى الجارود نيز از ((قنوإ)) نقل كرده است كه وى گفت: به پدرم گفتم: چقدر سعى و تلاش تو در امر دين زياد است, گفت: اى دخترم! در آينده و بعد از ما مردمانى خواهند آمد كه بصيرت آن ها در دينشان از اين كوششى كه ما مى كنيم برتر و بالاتر است.(5)

3. ابى الجارود مى گويد: شنيدم از قنوإ دختر رشيد هجرى كه مى گفت: شنيدم از پدرم كه گفت: ((اى دخترم بميران كلام را با كتمان كردن; يعنى در دلت نگه دار و قرار بده دل را مسكن امانت.))(6)

پى نوشت ها

1. زنان دانشمند وراوى حديث, ص 336, به نقل از: رجال برقى , ص ;62 رجال شيخ طوسى , ص 361 و تنقيح المقال , ج 3,ص 82.

2. رياحين الشريعه, ج 5, ص 40.

3. بحار الانوار, ج 42, ص 122 و 123.

4. همان, ج 47, ص 127.

5. بحارالانوار, ج 42, ص 123, ح 6. متن حديث: ((قلت لابى ما إشد اجتهادك ؟ فقال: يا بنى سيجىء قوم بعدنا بصائرهم فى دينهم إفضل من اجتهاد إوليهم)).

6. بحارالانوار, ج 42, ص 139, ح 22.